

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: آندرس پیکراس  
برگردان: مجله جنوب جهانی  
فرستنده: علی مشرف  
۰۹ اپریل ۲۰۲۵

## تکامل مشترک امپریالیسم و جنگ

(۱)



بیانیه‌ای در ۲۵ بند از آندرس پیکراس، استاد دانشگاه خانومه یکم

(بازنگری و بازپرداخت تحلیل گروه Omnia sunt Communia)

(۱) پویایی کنونی مبارزات طبقاتی در سراسر جهان تحت سیطره گزار سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم جهانی است، فرایندی که لنین در سال ۱۹۱۶ مرحله نخست آن را توصیف کرد. بنابراین، هیچ سخنی از فنودالیسم فناورانه یا دیگر ساده‌انگاری‌هایی از این دست، که بیشتر باعث سردرگمی می‌شوند تا روشنگری، در میان نیست. سرمایه‌داری، احتمالاً در آخرین مرحله توسعه خود یا در آغاز مرحله انحطاطی‌اش که بسختی قابل بازگشت است، همچنان شیوه تولید مسلط در مقیاس جهانی باقی مانده است، هرچند که فعالیت‌های رانتی در آن وزن بیشتری پیدا کرده‌اند.

(۲) امپریالیسم نتیجه ناگزیر و منسجم قوانین انباشت سرمایه است، همان‌طور که کارل مارکس بیش از ۱۵۰ سال پیش آن‌ها را تعریف کرد. به عبارت دیگر، امپریالیسم در نهایت ادامه منطقی قانون ارزش است.

لنین در مقاله امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم که در اکتوبر ۱۹۱۶ نوشته شد، استدلال می‌کند که امپریالیسم یک مرحله تاریخی ویژه از سرمایه‌داری است که سه ویژگی شاخص دارد:

۱- انحصاری است،

۲- انگلی و در حال فروپاشی است،

۳- رو به زوال است.

جانشینی رقابت آزاد با انحصار ویژگی اقتصادی بنیادین امپریالیسم است. با آن، وضعیت انحصاری بانک‌های بزرگ نیز پدیدار شد (لنین در آن زمان می‌گفت: «سه تا پنج بانک غول‌پیکر تمام زندگی اقتصادی ایالات متحده، فرانسه و المان را کنترل می‌کنند»). همچنین، تسلط بر منابع مواد خام توسط تراست‌ها و الیگارش‌های مالی (که از ادغام سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی به وجود آمده) از دیگر پیامدهای این فرایند است. «تقسیم (اقتصادی) جهان میان کارتل‌های بین‌المللی آغاز شده است. بیش از صد کارتل بین‌المللی در حال حاضر بر کل بازار جهانی مسلط اند و آن را به‌طور دوستانه میان خود تقسیم کرده‌اند، تا زمانی که جنگ، این تقسیم را مجدداً بازتنظیم کند! صادرات سرمایه، که پدیده‌ای مشخص و متمایز از صادرات کالا در سرمایه‌داری غیرانحصاری است، رابطه تنگاتنگی با تقسیم اقتصادی و سیاسی-سرزمینی جهان دارد.»

به‌ویژه، زمانی که این تقسیم سرزمینی جهان (مستعمرات و مناطق تحت‌الحمایه) به پایان رسیده است.

۳) امپریالیسم به‌عنوان کشمکش اقتصادی و سیاسی-سرزمینی در مقیاس جهانی، از همان آغاز سرمایه‌داری به‌طور ذاتی بخشی از آن بوده است، چراکه خود پویایی انباشت سرمایه ذاتاً گسترش‌گرا است. باین‌حال، مرحله‌ای که به‌طور خاص امپریالیستی نامیده شده، مرحله‌ای است که این روند را تا نقطه تکامل جهانی خود رسانده و ویژگی‌هایی را که کلاسیک‌ها توصیف کرده‌اند، به‌طور کامل محقق ساخته است.

این گذار سرمایه‌داری به مرحله کاملاً امپریالیستی خود، موجب آغاز یک چرخه جنگ‌های جهانی شد که نخستین فصل آن بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ رخ داد. اما این جنگ، نتیجه جنگ‌های قبلی بود:

«امپریالیسم، به‌عنوان مرحله عالی سرمایه‌داری در امریکای شمالی و اروپا، و سپس در آسیا، در دوره ۱۸۹۸ تا ۱۹۱۴ به‌طور کامل شکل گرفت. جنگ‌های اسپانیا-امریکا (۱۸۹۸)، بریتانیا-بوئر (۱۹۰۲-۱۸۹۹)، و روسیه-جاپان (۱۹۰۵-۱۹۰۴) و بحران اقتصادی اروپا در سال ۱۹۰۰، نقاط عطف تاریخی اصلی این دوره جدید در تاریخ جهانی بودند.» (لنین، ۱۹۱۶)

۴) در نتیجه آن جنگ جهانی اول، در اکتوبر ۱۹۱۷، نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند تاریخ در امپراتوری روسیه رخ داد، که گذار از شیوه تولید سرمایه‌داری به شیوه تولید سوسیالیستی را آغاز کرد. این، یک پیشرفت عظیم برای جنبش کمونیستی بشریت بود، در راستای ساخت جهانی عاری از استثمار و ستم‌ساختاری، مبتنی بر مالکیت جمعی بر وسایل تولید، همکاری و حمایت متقابل میان تولیدکنندگان، و اداره جمعی و تعاونی امور عمومی. جهانی بدون طبقات اجتماعی، بدون دولت و بدون پدرسالاری. جهانی که مستلزم توسعه عظیم اجتماعی و فردی در تمامی ابعاد است، جهانی که در آن انسان‌ها در همبستگی و خیر عمومی اجتماعی شده‌اند و می‌توانند منافع جمعی در کوتاه، میان و بلندمدت را بر فوریت‌های فردی مقدم بدانند (و تا حدی، انگیزه خودخواهانه ژنتیکی خود را پشت سر بگذارند)

رسیدن به چنین سطحی از توسعه (کمونیسم)، نیازمند یک دوره گذار طولانی است. این گذار، مانند تغییرات بین شیوه‌های تولید پیشین، الزاماً شامل دوره‌های پیشرفت سریع و دوره‌های پسرفت یا رکود خواهد بود، و همچنین، ترکیبی از شیوه‌های تولید مختلف را در بر خواهد داشت.

سوسیالیسم شیوه تولیدی است که این فرایند را آغاز و توسعه می‌دهد و به‌طور سنتی، آن را میان سرمایه‌داری و کمونیسم در نظر گرفته‌اند، گرچه ممکن است چیزی بیش از صرفاً یک دوره گذار باشد. در هر حال، در این مرحله، باید شرایط عینی و ذهنی لازم برای آن جهش تکاملی بشریت ایجاد و تقویت شوند—به تعبیر استعاری، پایان دوران ماقبل تاریخ بشر.

(۵) پیروزی انقلاب سوسیالیستی شوروی در ۱۹۱۷ و سپس ساخت اتحاد جماهیر شوروی و بلوک سوسیالیستی، پویایی مبارزه طبقاتی در سطح جهانی را از ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۷ شکل داد.

پس از جنگ جهانی دوم، گذار به سوسیالیسم به اروپای شرقی و مرکزی (آلمان، لهستان، چکسلواکی، مجارستان، رومانی، بلغارستان، آلبانی، یوگسلاوی)، آسیا (چین، کوریا، ویتنام، لائوس، کامبوج)، و آمریکا (کوبا) گسترش یافت، و در مناطق مختلف آفریقا نیز برای آن مبارزه شد.

(۶) از سال ۱۹۱۷، هدف اصلی الیگارش‌های امپریالیستی جهانی، نابودی سوسیالیسم به هر وسیله ممکن بوده است. ما اکنون بیش از ۱۰۰ سال است که درگیر این جنگ تمام‌عیار هستیم که تمامی اشکال قابل تصور را به خود گرفته است. درک این مسأله و توانایی مقابله با آن، برای هر ستراتیژی که به دنبال فراتر رفتن از سرمایه‌داری است، ضروری است.

(۷) باید مشخص کرد که این الیگارش‌های امپریالیستی جهانی، که ساختاری پیچیده، متکثر و پر از تناقض‌های درونی دارد و منافع ملی متضادی را نمایندگی می‌کند، دارای یک بخش مرکزی و اقلیت اما به‌طور فزاینده‌ای مسلط است: قدرت صهیونیستی جهانی، که تجلی بورژوازی مالی بزرگ با منشأ یهودی است. این نخبگان جهانی و فراملی طی پنج قرن گذشته گام‌به‌گام موقعیت خود را ارتقا داده‌اند، بتدریج اهرم‌های مالی سرمایه‌داری را به کنترل خود درآورده‌اند و سلطه شان را در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و رسانه‌ای گسترش داده‌اند. در قرن نوزدهم، ایدئولوژی صهیونیستی خود را تثبیت کردند که ماهیتی نازی-فاشیستی دارد، هرچند این ایدئولوژی نیز یکدست نیست و دو گرایش در درون آن دیده می‌شود: یکی جهان‌گرایی سکولار و دیگری مذهبی مسیحائی. با این حال، هر دو گرایش پروژه‌های مشترک برای سلطه جهانی دارند و برای تحقق آن، از قدرت هژمونیک سرمایه‌داری در هر دوره تاریخی استفاده می‌کنند. به همین دلیل، آن‌ها با دیگر بخش‌های الیگارش‌های امپریالیستی، به‌ویژه جناح‌های آنگلساکسون پروتستان، ائتلافی ستراتیژیک را حفظ کرده‌اند.

(۸) شکست مداخله امپریالیستی به رهبری امپراتوری بریتانیا که جنگ داخلی روسیه را در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۱۷ به راه انداخت، نشان داد که برای شکست و نابودی اتحاد جماهیر شوروی و انترناسیونال کمونیستی، به چیزی کاملاً جدید نیاز است: جوامعی بشدت نظامی‌شده و متعصب که آماده قربانی کردن میلیون‌ها انسان در یک جنگ تمام‌عیار برای درهم شکستن انقلاب جهانی و جنبش کمونیستی بین‌المللی باشند.

این فرمول جدید دیکتاتوری تروریستی بورژوازی در سال ۱۹۲۲ در ایتالیا ظاهر شد: فاشیسم. این ایدئولوژی حمایت مشتاقانه کل الیگارش‌های امپریالیستی جهانی، به‌ویژه امپراتوری بریتانیا را به خود جلب کرد و بتدریج در سراسر جهان گسترش یافت و اشکال گوناگونی به خود گرفت، از کاتولیسیسم ملی فرانکو گرفته تا ناسیونال سوسیالیسم هیتلر یا

اقتدارگرایی ملی هیرو هیتو. تا اواسط دهه ۱۹۳۰، فاشیسم به ابزاری برای سرمایه‌داری تبدیل شده بود تا جنبش کمونیستی جهانی را سرکوب کند، در زمانی که این جنبش در حال کسب قدرت بود.

۹) جنگ جهانی اول یک بازاری عمیق در نظام سرمایه‌داری ایجاد کرد. این جنگ باعث شکست و فروپاشی چهار امپراتوری شد: روسیه، آلمان، اتریش-هنگری و عثمانی. همچنین، باعث پیروزی پیر اما شکننده امپراتوری‌های بریتانیا و فرانسه شد که در اثر جنگ و فشار نظامی بشدت ضعیف شده بودند. در همین حال، این جنگ به صعود دو قدرت امپریالیستی تا آن زمان نیمه‌پیرامونی منجر شد: جاپان و ایالات متحده آمریکا. اما مهم‌تر از همه، ظهور یک قدرت کاملاً جدید بود: اتحاد جماهیر شوروی، که برای نخستین بار در تاریخ، یک ساختار اجتماعی-دولتی را در خدمت جنبش کمونیستی جهانی و انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی قرار داد.

۱۰) در این بازی پیچیده ژئوپلیتیک، جناح مسلط در الیگارش‌ی امپریالیستی جهانی، یعنی محور آنگلو-ساکسون-صهیونیستی، دو هدف اصلی داشت:

نابودی اتحاد جماهیر شوروی و انترناسیونال کمونیستی با استفاده از دولت‌های نازی-فاشیستی به‌عنوان نیروی تهاجمی اصلی.

آغاز استعمار فلسطین به‌عنوان نقطه آغازین پروژه سلطه جهانی صهیونیسم، از طریق تأسیس یک دولت نژادپرست، استعماری و نسل‌کش که به‌عنوان پایگاه امپراتوری غرب در نقطه تلاقی آسیا، آفریقا و اروپا عمل کند و به کنترل بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان کمک نماید.

آغاز استعمار صهیونیستی فلسطین تنها پس از نابودی امپراتوری عثمانی و تجزیه، وابسته‌سازی و تضعیف جهان عرب ممکن شد. حمایت از جریان‌های اسلام‌گرای افراطی، یا حتی ایجاد آن‌ها، گام بعدی در این پروژه بود تا بدین وسیله، پان‌عربیسم سکولار و نفوذ مارکسیسم را از بین ببرند.

۱۱) در برابر خطر مرگبار یک جبهه متحد امپریالیستی، یعنی اتحاد میان دولت‌های لیبرال و رژیم‌های نازی-فاشیستی برای نابودی اتحاد شوروی و انقلاب جهانی، انترناسیونال کمونیستی در کنگره هفتم خود در سال ۱۹۳۵ مجبور شد عقب‌نشینی تاکتیکی انجام دهد و مبارزه با فاشیسم را در اولویت قرار دهد. هدف این بود که به هر قیمتی اتحاد ضدکمونیستی امپراتوری غرب را بشکنند؛ همان اتحادی که قصد داشت با راه‌اندازی یک جنگ جهانی، اتحاد شوروی را نابود کند، همان‌گونه که جمهوری دوم اسپانیا و روند انقلابی آن را درهم شکستند، آن هم با استفاده از نیروهای ضربتی نازی-فاشیستی، در جنگی که بدرستی نمی‌توان آن را «جنگ داخلی» نامید.

محور آنگلو-ساکسون-صهیونیستی به همراه متحد امپریالیستی فرانسه، برنامه داشتند که دولت‌های نازی-فاشیستی را به‌عنوان خط مقدم برای سرکوب اولین انقلاب سوسیالیستی جهان به کار گیرند، بدون آن که خودشان مستقیماً وارد جنگ شوند، به این ترتیب هم رقبای خود را فرسوده می‌کردند و هم هژمونی‌شان را حفظ می‌کردند. برای این منظور، از سال ۱۹۳۳ به بعد، آن‌ها امتیازات متعددی به رایش سوم، ایتالیای فاشیستی و امپراتوری جاپان دادند تا آن‌ها را به حمله و نابودی اتحاد شوروی ترغیب کنند.

این جنایات علیه بشریت شامل موارد زیر بودند:

نابودی جمهوری دوم اسپانیا (۱۹۳۹-۱۹۳۶)

الحاق اتریش به رایش سوم و تجزیه و الحاق چکسلواکی (۱۹۳۹-۱۹۳۸)

حملات نسل‌کشانه به اتیوپی (۱۹۴۱-۱۹۳۵)، البانی (۱۹۴۴-۱۹۳۹) و چین (۱۹۴۵-۱۹۳۱)

۱۲) در برابر چنین تهاجم گسترده‌ای از سوی جبهه متحد امپریالیسم علیه سوسیالیسم، اتحاد شوروی و انترناسیونال سوم مجبور شدند حلقه محاصره سرمایه‌داری را از جبهه نازی-فاشیستی بشکنند. این همان ستراتیژی عمیق و حیاتی پیمان ریبین‌تروپ-مولوتوف یا پیمان عدم تجاوز المان-شوروی در اگست ۱۹۳۹ بود.

۱۳) این حرکت ستراتیژیک، که در شرایطی اضطراری و با زمان بسیار اندک انجام شد، حمله مرگبار امپریالیسم غربی علیه شوروی را منحرف کرد و باعث شد که جنگ بین دولت‌های امپریالیستی (لیبرال و نازی-فاشیستی) اولویت پیدا کند.

۱۴) پس از شکست نسخه نازی-فاشیستی سرمایه‌داری، محور آنگلو-ساکسون-صهیونیستی اشتباه محاسباتی خود را اصلاح کرد و جنگ جهانی سوم ضد کمونیستی را آغاز نمود (یا جنگ جهانی دوم ممتد - ادامه تهاجم نازی‌ها علیه اتحاد جماهیر شوروی) که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ ادامه یافت. جنگی که به اشتباه «جنگ سرد» نامیده شد.

برای این منظور، محور آنگلو-ساکسون بخش بزرگی از نخبگان نازی-فاشیستی را بازگرداند و در ابزار جدید ترور و تهدید، که خود آن را علیه جهان سوسیالیستی ایجاد کرده بود، یعنی «ناتو» به‌کار گرفت. همچنین، از ظرفیت جاپان بهره برد و حتی جنایات جنگی الیگارش‌های جاپانی را بدون مجازات رها کرد.

۱۵) محور آنگلو-ساکسون-صهیونیستی در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ انحصار تسلیحات هسته‌ای را در اختیار داشت و به‌عنوان شرط گشودن جبهه دوم در اروپا علیه هیتلر، انحلال انترناسیونال کمونیستی را تحمیل کرد. پس از آن، جهان سوسیالیستی با دوره‌ای بسیار حساس روبه‌رو شد که برای جلوگیری از خفه شدن گام‌های اولیه انقلاب سوسیالیستی جهانی، مستلزم فداکاری‌های فراوان و دردناک بود. از جمله عدم مداخله نظامی در حمایت از انقلاب یونان.

۱۶) این شرایط در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۴۹ به‌طور اساسی تغییر کرد:

پیروزی انقلاب چین،

دستیابی اتحاد شوروی به بمب اتمی،

تلاش برای آزادسازی جنوب کوریا.

جهان به‌وضوح دو قطبی شد، در یک نبرد بی‌امان میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم که از نظر اقتصادی-فناورانه و در نتیجه نظامی در موضع ضعف قرار داشت. تنها توسعه اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده شوروی بود که توانست این شکاف را کاهش دهد.

ادامه دارد

[۰۷ اپریل ۲۰۲۵](#)